

## ارزیابی کاربرد قاعده «الواحد» در علم اصول در اندیشه محقق اصفهانی

محمدعلی اسماعیلی<sup>۱</sup>

چکیده

قاعده «الواحد» یکی از قواعد فلسفی مهم و پرکاربرد در علم اصول است که تقریر و بررسی ارزش منطقی کاربردهای اصولی آن همواره مورد گفتگو بوده، مسأله جستار حاضر را تشکیل می‌دهد. نوشتار حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و با هدف بررسی کاربردهای این قاعده در علم اصول، به تقریر و ارزیابی آنها از منظر شیخ محمدحسین غروی اصفهانی (۱۲۹۶-۱۳۶۱ق) می‌پردازد که نقش ویژه‌ای در تعمیق و سامان‌دهی «اصول فلسفی» داشت. از رهگذر این جستار آشکار می‌شود که از این قاعده در مسائل متعدد علم اصول بهره گرفته شده که در این نوشتار، شاخص‌ترین آن‌ها در قالب ده مورد ارائه می‌شود. تحلیل و ارزیابی این موارد، گویای این واقعیت است که همه آن‌ها با غفلت از مفاد و قلمرو قاعده الواحد شکل گرفته، ارزش منطقی ندارند و کاربرد این قاعده در آن‌ها ناموجه است، زیرا محور برخی از آن‌ها واحد غیر حقیقی، و محور برخی دیگر، واحد حقیقی غیر شخصی است؛ در حالی که قلمرو این قاعده، «واحد حقیقی شخصی» است.

واژگان کلیدی: قاعده «الواحد»، علم اصول، فلسفه، محقق اصفهانی

۱. طلبه سطح چهار فقه و اصول و دکتری فلسفه اسلامی و پژوهشگر پژوهشگاه بین‌المللی المصطفی

mohamadali\_esmaeili@miu.ac.ir

**مقدمه**

کاربست قواعد فلسفی در مباحث اصولی، هم‌راستا با تعامل میان فلسفه و اصول فقه، از گذشته دور مطرح بوده است. محقق خوانساری (۱۰۱۶-۱۰۹۸ق) را می‌توان از پیشگامان این حرکت قلمداد کرد که با نبوغ و دقت فلسفی سرشار، به تفکر اصولی رنگ فلسفی بخشید. (شهید صدر، ۱۴۲۱، ص ۱۰۶) آخوند خراسانی (۱۲۵۵-۱۳۲۹ق) و شاگردانش، این حرکت را به اوج رساندند. در این مسیر، شیخ محمدحسین غروی اصفهانی (۱۳۶۱-۱۲۹۶ق) نقش ویژه‌ای در تعالی و نظام‌مندسازی «اصول فلسفی» داشت و توانست با قدرت سرشار فلسفی و اصولی و ارائه پژوهش‌ها و نوآوری‌های ژرف در اصول فقه و فلسفه، تعامل این دو دانش را نمایان سازد. با این حال، هنوز جایگاه اندیشه‌های فلسفی و اصولی وی در مراکز علمی به روشنی بیان نشده است که از جمله عوامل آن می‌توان به ژرف‌اندیشی و دشوارنویسی اندیشمند نام‌برده، اشاره کرد. بررسی منطقی کاربرت قواعد فلسفی در اصول فقه در دو محور، شایان تحلیل و پیگیری است:

**یک. منطق عام کاربرد قواعد فلسفی در علم اصول**

در این محور، ارزش منطقی استدلال‌ها بررسی گشته، به این پرسش پاسخ داده می‌شود که منطق استدلال در علم اصول چیست. آیا در علم اصول به مثابه علم اعتباری، می‌توان از منطق استدلال در علوم حقیقی بهره برد؟ در پاسخ به این پرسش، برخی اندیشوران مانند علامه طباطبایی (طباطبایی، بی‌تا، ص ۱۵)، امام خمینی (امام خمینی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۱۵-۱۱۸)، شهید مطهری (مطهری، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۷۳-۱۷۴) و آیت‌الله سیستانی (سیستانی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۶۳) کاربرد فلسفه در مسائل علم اصول را نپذیرفته، آن را دچار آسیب «خلط حقائق و اعتباریات» می‌دانند. در طرف مقابل، برخی دیگر از اندیشوران، این کاربرد را موجه دانسته، از آن دفاع می‌کنند. نگارنده در نوشتاری دیگر، هر دو دیدگاه و ادله آن‌ها را بررسی کرده است. (اسماعیلی، ۱۳۹۴)

## دو. منطق خاص کاربرد قواعد فلسفی در علم اصول

در این قسمت، فارغ از درستی یا نادرستی اصل کاربرد فلسفه در دانش اصول، به واکاوی یکایک قواعد فلسفی در مسائل اصولی پرداخته می‌شود. اهمیت این موضوع از آن روست که حتی با فرض پذیرش کلیت کاربرد قواعد فلسفی در علم اصول (محور اول)، نمی‌توان به صحت کاربرد تک تک قواعد فلسفی در این دانش نظر داد؛ زیرا ممکن است بعضی از قواعد فلسفی، شروط خاصی داشته باشند که آن شروط در برخی کاربردهای اصولی منتفی است. از این رو لازم است کاربرد یکایک قواعد فلسفی بررسی شود. به عنوان نمونه می‌توان به قاعده «الواحد»، به مثابه یکی از قواعد مهم و پرکاربرد در اصول فقه اشاره کرد که اصولیان به ویژه محقق خراسانی در موارد فراوان از آن بهره برده‌اند. (خراسانی، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۶۱، ۵۵، ۲۶۱) این در حالی است که به نظر می‌رسد غالب این کاربردها با غفلت از قلمرو قاعده یاد شده شکل گرفته است و بهره‌گیری از آن در مسائل اصولی موجه نیست.

جستار حاضر با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی محور دوم می‌پردازد. مسأله این پژوهش «منطق خاص کاربرد قواعد فلسفی در دانش اصول» است، نه منطق عام آن. از این رو در صدد است کاربرد قاعده «الواحد» را در دانش اصول فقه بررسی کند که در مسائل اصولی بسیار به کار می‌رود. این نوشتار به پرسش‌های زیر پاسخ می‌دهد:

برهان قاعده الواحد در جانب علت و معلول در اندیشه محقق اصفهانی چیست؟

قلمرو قاعده الواحد در اندیشه محقق اصفهانی کدام است؟

تقریر و ارزیابی کاربردهای قاعده الواحد در علم اصول در اندیشه محقق اصفهانی چگونه است؟

اهمیت این مسأله، در سایه کاربردهای فراوان این قاعده در علم اصول آشکار می‌شود که سهم ویژه‌ای در کشف روش‌شناسی این علم دارد. نقطه امتیاز این نگاه‌شده، تقریر زوایای مختلف قاعده الواحد و تحلیل و بررسی کاربردهای اصولی آن و نیز

برجسته‌سازی دیدگاه‌های محقق اصفهانی است. شایان ذکر است که با وجود اهمیت موضوع، مقاله‌ای در این باره، یافت نشد.

### ۱. تبیین قاعده الواحد

قاعده الواحد در دو جانب علت و معلول مطرح است که در ادامه، ضمن تقریر و اثبات این دو از دیدگاه محقق اصفهانی، قلمرو آن نیز بررسی می‌شود.

#### ۱-۱. قاعده الواحد در جانب علت

طبق این قاعده، از علت واحد جز معلول واحد صادر نمی‌شود. محقق اصفهانی این قاعده را با محوریت «تعین معلول در مرتبه ذات علتش» با بهره‌گیری از مقدمات ذیل ثابت می‌کند.

هر معلولی در مرتبه ذات علتش تعین دارد، به این معنا که معلول پیش از ایجادش توسط علت، نوعی اختصاص می‌یابد و اگر چنین اختصاصی نباشد، ترجیح بدون مرجح پیش می‌آید؛ زیرا صدور یک معلول از میان معلول‌های بسیار، یا به علتی مستند است که مصحح این تخصیص است یا چنین استنادی در کار نیست. در صورت دوم، ترجیح بدون مرجح رخ می‌دهد. بنا بر این، وجود خصوصیتی در ذات علت، مصحح ایجاد و انتخاب معلول خاص است. «تعین معلول در مرتبه ذات علت» عبارت دیگری از «وجوب سابق معلول» است که از جانب علت به معلول داده می‌شود.

خصوصیت مصحح صدور معلول خاص، امری عارض بر ذات علت نیست بلکه ذاتی علت است، زیرا مفروض این است که وصف علیت، ذاتی علت است نه عارض بر آن. بنا بر این ذات علت در علیتش کامل است و به غیر نیاز ندارد. این مقدمه با استفاده از بیان صدرالمتهلین چنین موجه می‌شود که وقتی علت، «بسیط‌الحقیقه» باشد، حیثیت علیتش عین ذات اوست نه زائد بر ذاتش. (صدرالمتهلین، ۱۹۸۱م، ج ۲، ص ۲۰۴)

بر اساس مقدمه اول، صدور هر معلول از علتش مستلزم وجود یک خصوصیت مربوط به آن معلول است. به این ترتیب، اگر دو یا چند معلول از علتی صادر شوند، می‌بایست آن علت خصوصیات متعدد داشته باشد.

بر پایه این سه مقدمه، اگر علتی واحد بسیط باشد، معلول‌های متعدد از او صادر نمی‌شوند. زیرا صدور معلول‌های متعدد، بیانگر ترکب علت است و ترکب نیز با بساطت علت ناسازگار می‌باشد. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۲۶۶-۲۶۷؛ همو، ۱۳۸۰، ص ۹۲)

این برهان برگرفته از بیان ابن‌سیناست. تقریر وی این گونه است که صدور معلول از علت، تنها پس از رسیدن معلول به مرتبه وجوب میسر است و صدور هر معلولی از علتش، فرع بر وجود خصوصیتی در ذات علت می‌باشد. بنا بر این اگر دو معلول از یک علت صادر شود، حیثیت صدور «الف» غیر از حیثیت صدور «ب» است؛ زیرا اگر حیثیت آنها یکی باشد، لازمه‌اش این است که از حیث صدور «الف»، «ب» نیز که مصداق «لا الف» است، بتواند صادر شود که در این صورت، صدور «الف» نیز واجب نیست؛ زیرا صدور نقیضش (لا الف) ممتنع نمی‌باشد. (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱م، ج ۷، ص ۲۰۷)

این تقریر بر پایه امکان ماهوی معلول است که وجوب بالغیر می‌یابد. از این‌رو محقق اصفهانی می‌کوشد آن را بر اساس امکان و فقر وجودی به این صورت تقریر نماید که وجود معلول عین تعلق و ربط به علتش است و تعدد وجود رابط بیانگر تعدد طرف ربط (وجود مستقل) یا وجود خصوصیات متعدد در اوست که مصحح تعدد وجود رابطانند که با بساطت ذات علت ناسازگار است. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۲۶۷، پاورقی ۱)

## ۱-۲. قاعده الواحد در جانب معلول

طبق این قاعده، معلول واحد جز از علت واحد صادر نمی‌شود. محقق اصفهانی این قاعده را با دو برهان ثابت می‌کند.

از آن جا که بر پایه قاعده ضرورت سابق (الشیء ما لم یجب، لم یوجد)، وجود معلول مسبوق به وجوب آن است، لازمه صدور یک معلول از چند علت، تحقق چند «وجوب سابق» در معلول است. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۲۶۷؛ همو، ۱۳۸۰، ص ۹۲)

اگر یک معلول از دو یا چند علت صادر شود، لازمه‌اش عدم استقلال آنها در علیت است؛ زیرا مفروض این است که هر دو با هم علت برای یک معلول‌اند. بنا بر این در

واقع، این معلول از جامع میان آن‌ها صادر شده که «واحد» است؛ در حالی که مفروض، صدور معلول واحد از دو علت بود و این بر خلاف فرض است. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۲۶۷؛ همو، ۱۳۸۰، ص ۹۲)

محقق اصفهانی در «تحفه الحکیم» نیز به این برهان‌ها اشاره می‌کند. (اصفهانی، ۱۳۸۰، ص ۹۲)

### ۱-۳. قلمرو قاعده الواحد

آشنایی با قلمرو این قاعده، تأثیر مستقیمی در کاربردهای اصولی آن دارد و شایسته است از دیدگاه محقق اصفهانی بررسی گردد.

واحد به دو گونه حقیقی و غیر حقیقی تقسیم می‌شود. واحد حقیقی، بدون واسطه در عروض، به «وحدت» متصف گشته، خود نیز دو قسم دارد. ذات واحد یا عین وحدت است و یا ذات متصف به وحدت. اولی «وحدت حقیقی حقه» یا «وحدت صرفه» است، مانند وحدت «صرف‌الشیء» که قابل تکرار نیست و دومی که «وحدت حقیقی غیرحقه» نام دارد، مانند وحدت زائد بر ذات واحد است. وحدت حقیقی غیر حقه نیز دو گونه خاص و عام دارد. واحد خاص یا بالخصوص، همان واحد بالعدد است که با تکررش عدد ساخته می‌شود. واحد عام در عین وحدت، شامل کثیرین است، مانند نوع و جنس که متصف به وحدت می‌شوند. واحد غیر حقیقی، واحد بالنوع، بالجنس، بالکیف، بالکم و ... را در بر می‌گیرد. (ابن سینا، ۱۴۲۸ق، ص ۱۰۶-۱۰۸؛ سبزواری، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۳۸۷؛ اصفهانی، ۱۳۸۰، ص ۸۱؛ همو، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۲۹۲)

در این که مقصود از «واحد» در این قاعده، کدام یک از اقسام پیش‌گفته می‌باشد، میان فیلسوفان اختلاف است. برخی از تعبیر «الواحد من جمیع الوجوه» بهره برده‌اند (شهرزوری، ۱۳۷۲، ص ۳۲۶) که در اختصاص به واجب‌الوجود (واحد حقیقی حقه وجوبی) صراحت دارد. صدرالمتألهین نیز آن را ویژه واجب تعالی دانسته، حتی در مورد نفس نیز جاری نمی‌داند. (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱م، ج ۸، ص ۶۰) علامه طباطبایی

نیز واحد را به «بسیط من جمیع الوجوه» تفسیر نموده که بیانگر اختصاص قاعده به خدا می‌باشد. (طباطبائی، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۶۴۰)

به باور محقق اصفهانی این قاعده دو مورد زیر را شامل نمی‌شود:

۱) واحد غیر حقیقی (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۳۴)

اسناد وحدت به چنین واحدی، مجازی است و چنین واحدی در واقع کثیر است و واحد نیست. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۱۰۹) بر همین اساس، این قاعده، «واحد اعتباری» را نیز شامل نمی‌شود؛ زیرا چنین واحدی تنها در افق اعتبار، وحدت دارد و در واقع وحدت ندارد. از همین جاست که در «حاشیه مکاسب»، قیام وحدت اعتباری به کثیر واقعی را پذیرفته، در بحث استحقاق ورثه نسبت به حق خیار، قیام این حق واحد را به ورثه متعدد جایز دانسته، ناقض قاعده الواحد نمی‌داند. (اصفهانی، ۱۴۳۱ق، ج ۵، ص ۲۴۹)

۲) واحد حقیقی غیر شخصی (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۲۶۶)

چنان که گذشت، خود «واحد حقیقی»، واحد حقیقی حقه، واحد عددی و واحد نوعی را شامل می‌شود. به باور محقق اصفهانی، این قاعده، ویژه واحد حقیقی شخصی است. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۲۶۶؛ همان، ج ۲، ص ۴۲۱) «واحد شخصی»، واحد حقیقی غیر نوعی است که واحد حقیقی حقه و واحد خصوصی را در بر می‌گیرد.

ممکن است این پرسش مطرح شود که محقق اصفهانی در «تحفه الحکیم»، واحد

شخصی را واحد حقیقی خصوصی می‌داند:

«والواحد الشخصي أعني العددي \* \* هو الخصوصی الذی به ابتدی» (اصفهانی،

۱۳۸۰، ص ۸۱)

بر این اساس، «واحد شخصی» واحد حقیقی حقه را نیز شامل نمی‌شود؛ زیرا چنان

که گذشت، واحد خصوصی زیر مجموعه واحد حقیقی غیر حقه است. اما باید توجه

داشت که مقسم واحد خصوصی و عمومی، واحد حقیقی غیر حقه می‌باشد که یکی از

مصادیق واحد شخصی است. از این رو محقق اصفهانی با عبارت «أعني العددي» واحد

شخصی را به عددی مقید نموده است. بنا بر این در بیت بالا، واحد شخصی با واحد

خصوصی مساوی نیست؛ بلکه واحد خصوصی یکی از اقسام آن است. گواه آن که محقق اصفهانی واجب‌الوجود را مشمول این قاعده می‌داند. (اصفهانی، ۱۳۸۰، ص ۹۲) این در حالی است که اگر مقصودش از واحد شخصی، تنها واحد خصوصی بود، قاعده مذکور شامل واجب تعالی نمی‌شد.

در هر صورت، تعیین‌کننده قلمرو یک قاعده فلسفی، نه خواست افراد، بلکه مفاد براهین آن است. بر این اساس، محقق اصفهانی به بازخوانی مفاد براهین پیشین پرداخته، قلمرو قاعده را این گونه محدود می‌کند:

برهان نخست (برهان قاعده الواحد در جانب علت) تنها «واحد حقیقی شخصی» را شامل می‌شود؛ زیرا تعدد خصوصیات و حیثیات مصحح صدور معلول، در واحد غیر حقیقی و نیز واحد حقیقی نوعی هیچ محذوری ندارد. علت این ویژگی آن است که هر دو در ظاهر واحدند، اما در واقع، کثیرند. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۲۶۷؛ همو، ۱۴۳۱ق، ج ۵، ص ۲۴۹) شایان توجه است که این برهان نه تنها واحد حقیقی غیر شخصی (نوعی) را شامل نمی‌شود، بلکه از میان واحدهای شخصی نیز تنها واحد بسیط محض را در بر می‌گیرد؛ زیرا تعدد خصوصیات تنها در بسیط محض، منتفی است. به همین سبب است که صدرالمتهلین در تقریر این برهان از تعبیر «بسیط الحقیقه» بهره می‌برد. (صدرالمتهلین، ۱۹۸۱م، ج ۲، ص ۲۰۴)

برهان دوم (برهان نخست بر قاعده الواحد در جانب معلول) نیز تنها «واحد حقیقی شخصی» را در بر می‌گیرد؛ زیرا از آن جا که واحد نوعی، مقارن با کثرت فردی است، می‌تواند به چند وجوب سابق متصف شود، (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۲۶۷) چنان که این کثرت در واحد اعتباری نیز وجود دارد. (همو، ۱۴۳۱ق، ج ۵، ص ۲۴۹)

در برهان سوم (برهان دوم قاعده الواحد در جانب معلول) نیز تنها «واحد حقیقی شخصی» مورد نظر است؛ زیرا واحد نوعی با کثرت فردی همراه است. از این رو هر کدام از افرادش می‌توانند از علت‌های جداگانه و مستقل صادر شوند. بنا بر این معلولی که واحد نوعی است، می‌تواند از علت‌های متعدد صادر شود، چنان که حرارت که



واحد نوعی است، از حرکت، آتش، خورشید، غضب و.. صادر می‌شود. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۲۶۷)

## ۲. کاربرد قاعده الواحد در علم اصول

از قاعده الواحد در مسائل متعدد علم اصول بهره گرفته شده است. محقق اصفهانی نیز در موارد متعددی از آن بهره برده است. مهم‌ترین آن‌ها ده مورد زیر است که به دو دسته تقسیم می‌شوند:

یک. مواردی که محقق خراسانی یا دیگران به این قاعده تمسک جست‌ه‌اند، اما محقق اصفهانی آن‌ها را نپذیرفته است. (مورد ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰)

دو. مواردی که محقق اصفهانی به این قاعده تمسک کرده است. (مورد ۷، ۹)

تقریر و ارزیابی موارد یاد شده، از این قرار است:

### ۱-۲. اثبات وجود موضوع برای هر علم

«لزوم وجود موضوع برای هر علم» مورد اختلاف است. برخی آن را ضروری ندانسته، ملاک تمایز علوم را وحدت و تعدد اغراض آن‌ها شمرده‌اند. به عنوان نمونه می‌توان به محقق خراسانی (خراسانی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۲۰) و محقق خوئی (خوئی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۱۹) اشاره کرد. در این میان، برخی اصولیان وحدت غرض علم را برهانی بر لزوم وجود موضوع برای علم دانسته‌اند و چنین تقریر کرده‌اند که هر علمی غرضی دارد که بر مجموعه گزاره‌های آن علم مترتب می‌شود. بر پایه قاعده الواحد در جانب معلول، «وحدت غرض» کاشف از وحدت موضوع علم است؛ زیرا مسائل علم علت تحقق غرض آن علم‌اند و از آن جا که معلول (غرض) واحد است، می‌بایست مجموعه مسائل متعدد علم نیز به این صورت به یک علم جامع بازگردند که موضوعات مسائل زیرمجموعه یک موضوع جامع و محمولاتشان زیرمجموعه یک محمول جامع باشند تا در این صورت، معلول واحد (غرض) از علت واحد (موضوع علم) صادر شود. (خوئی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۱۳-۱۴؛ اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۳۴) شایان توجه است که مقصود از غرض در این جا، غرض ذاتی است نه غرض تدوینی؛ زیرا دومی وابسته

به شخص مدوّن و چگونگی تفکر اوست؛ برخلاف اولی که امری واقعی و جدا از ذات مدون است و ذات مسائل علم می‌تواند آن را برآورده کند. (شهیدصدر، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۸)

### ارزیابی

محقق اصفهانی این کاربرد را نپذیرفته، دیدگاهش بدین شرح است:

مجرای قاعده الواحد، واحد حقیقی است؛ در حالی که وحدت غرض از سنخ وحدت عنوانی (غیر حقیقی) است. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۳۴؛ همو، ۱۴۱۸ق، ص ۱۹) توضیح این که، به عنوان نمونه، غرض علم نحو، «حفظ زبان از خطا در گفتار» است که عنوانی برگرفته از اغراض متعدد باب‌های دانش نحو است و مواردی نظیر حفظ زبان از خطا در باب فاعل، مفعول، مضاف‌الیه و... را در بر می‌گیرد. بنا بر این وحدت چنین غرضی نه وحدت شخصی، بلکه وحدت عنوانی و انتزاعی است. میان مسائل علم با غرضش رابطه علیت برقرار نیست تا مشمول قاعده الواحد شود، بلکه رابطه آن‌ها رابطه شرط با مشروط است. به عنوان نمونه در علم نحو، رعایت قواعد نحوی، شرط اراده متکلم بر گفتار درست است. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۳۴-۳۵) این اشکال را می‌توان این گونه توضیح داد که مسائل یک علم که ثبوت نفس‌الامری دارند، علت تحقق غرض آن علم نیست؛ وگرنه می‌بایست آن مسائل همیشه این غرض را در پی داشته باشند. به عنوان مثال، در علم نحو، اراده متکلم بر گفتار درست، مشروط به شناخت مسائل نحو و رعایت آن‌هاست.

به باور محقق اصفهانی، تمایز علوم نمی‌تواند بر اساس وحدت موضوع آن‌ها باشد. وی در معیار تمایز علوم، میان مقام «تعریف» و «جعل» تفکیک به این صورت تفکیک می‌کند که ملاک تمایز علوم در مقام تعریف، «موضوع» است و وقتی کسی بخواهد علمی را به دیگران بشناساند، آن را بر پایه موضوعش می‌شناساند و از دیگر علوم متمایز می‌کند؛ زیرا «موضوع علم»، جامع ذاتی موضوعات مسائل است، اما «غرض» امری عرضی است که خارج از علم و بر مسائل علم مترتب می‌شود. بدیهی است که

تعریف با ذاتی، از تعریف با عرضی بهتر است. اما در مقام جعل و گردآوری، معیارش وحدت و تعدد غرض است. حقیقت علم، مرکب اعتباری است که بر اساس «وحدت غرض» گردآوری شده‌اند؛ چون اگر بر پایه تمایز موضوعات جعل و گردآوری شود، لازم می‌آید که هر بابی به یک علم تبدیل شود؛ چرا که موضوع هر باب از موضوع باب دیگر متمایز است. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۳۲) با این حال به باور وی، وحدت غرض کاشف از وحدت موضوع نیست. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۳۴)

به نظر می‌رسد این اشکال وارد نیست و لازمه تمایز علوم بر اساس تمایز موضوعات، تبدیل شدن هر باب به یک علم نیست. علت این مطلب آن است که:

**اولا:** این اشکال در صورت تمام بودن، بر نظریه برگزیده محقق اصفهانی نیز وارد است؛ زیرا تمایز علوم بر پایه تمایز اغراض نیز همین تالی فاسد را در پی دارد و غرض هر باب با غرض بقیه ابواب علم متفاوت است.

**ثانیا:** پاسخ حلی اشکال این است که تعدد موضوعات تنها زمانی علم‌ساز است که موضوعات مسائل، زیرمجموعه موضوع جامعی قرار نگیرند؛ اما در صورتی که زیرمجموعه موضوع جامع علم قرار گیرند، تعدد آن‌ها مستلزم تعدد دانش‌ها نیست. درباره اغراض نیز همین پاسخ قابل طرح است.

## ۲-۲. وضع در مرکبات

در جمله‌های مرکب مانند «زید قائم» دو وضع وجود دارد:

الف. وضع شخصی مواد مفردات (وضع زید و ماده قیام)

ب. وضع نوعی هیأت ترکیبی (وضع هیأت «قائم» و هیأت جمله اسمیه)

اکنون پرسش این است که آیا علاوه بر این دو وضع، وضع سومی به نام «وضع مرکبات» (وضع ماده و هیأت با هم) نیز وجود دارد؟

محقق خراسانی آن را با دو برهان نفی می‌کند:

برهان نخست آن که چنین وضعی لغو است؛ زیرا دو وضع پیشین کافی است و نیازی به وضع سوم نیست.

برهان دوم آن که چنین وضعی مصداق صدور کثیر از واحد و ناقض قاعده «الواحد» است؛ چون اگر در جمله «زید قائم» علاوه بر وضع مفردات، وضع جدیدی نسبت به مرکب نیز وجود داشته باشد، لازم می‌آید این جمله دو بار بر معنایش دلالت کند: یک بار به اعتبار وضع مفردات (وضع مواد و هیئات) و یک بار به اعتبار این وضع جدید. این در حالی است که مدلول این جمله واحد است و فقط یک دلالت دارد. (خراسانی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۴۱)

### ارزیابی

محقق اصفهانی تعدد دلالت جمله بر معنایش را مصداق صدور کثیر از واحد نمی‌داند؛ زیرا مدلول این جمله دو گونه است:

الف. دلالت مفردات بر معنایشان از سنخ دلالت انفرادی است و هر مفردی تنها بر معنای خودش دلالت دارد.

ب. دلالت کل جمله بر مفردات، دلالت تضمینی است، به این صورت که وقتی جمله بر کل دلالت داشت، بر تک تک اجزایش نیز دلالت دارد. بنا بر این در کنار تعدد دلالت، مدلول نیز متعدد است و دو لحاظ متفاوت دارد و در نتیجه، مصداق صدور کثیر از کثیر است. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۷۷)

به نظر می‌رسد چنین دفاعی موجه نیست؛ چون مفروض این است که وضع شخصی مواد مفردات (وضع زید و ماده قیام) و وضع نوعی هیأت ترکیبی (وضع هیأت «قائم» و هیأت جمله اسمیه) از محل نزاع خارج است. از این رو وضع با لحاظ مجموعی و تضمینی، پیش از وضع مرکبات وجود دارد و در صورت پذیرش وضع جدید، تعدد دلالت بر مدلول واحد لازم می‌آید. آن چه چنین چالشی را رفع می‌کند، این انگاره محقق اصفهانی است که محل نزاع را وضع هیأت ترکیبی جمله (مانند جمله اسمیه در مثال پیشین) می‌داند. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۷۶) اما این فرض از محل گفت‌وگو خارج است. در غیر این صورت، نزاع پیش گفته، لفظی می‌شود.

### ۲-۳. تصویر جامع در مسأله صحیح و اعم

از جمله نقاط مشترک میان دیدگاه صحیحی (وضع الفاظ بر معانی صحیح) و اعمی (وضع الفاظ بر اعم از معنای صحیح و فاسد)، لزوم تصویر جامع میان افراد است تا بتواند موضوع له الفاظ باشد. در همین راستا، محقق خراسانی با پذیرش دیدگاه صحیحی، با تمسک به قاعده الواحد، جامع را به این صورت تصویر کرده است که به عنوان نمونه، افراد صحیح نماز اثر مشترک «بازداری از فحشا و منکرات» را دارند و طبق قاعده، وحدت اثر کاشف از وحدت مؤثر است. بنا بر این افراد صحیح، جامع واحدی دارند که علت ایجاد این اثر واحد و موضوع له لفظ «نماز» است. (خراسانی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۵۵) اما وی، تصویر جامع میان افراد صحیح و فاسد را در غایت اشکال دانسته، قاعده الواحد را ثابت کننده آن نمی‌داند. (خراسانی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۵۷)

### ارزیابی

محقق اصفهانی این کاربرد را نیز به دلایل ذیل، نمی‌پذیرد.

جامع مورد نظر میان افراد صحیح یا «جامع عنوانی» است و یا «جامع مقولی ذاتی». اگر جامع عنوانی باشد، مانند عنوان «ناهی از فحشا»، مشمول قاعده الواحد نیست؛ زیرا چنان که گذشت، قاعده الواحد ویژه واحد حقیقی است؛ اما جامع عنوانی وحدت مجازی دارد. اگر جامع مقولی مورد نظر باشد، با این که مشمول قاعده الواحد می‌شود، اما وجود چنین جامعی محال است؛ چرا که نه تنها همه افراد نماز صحیح چنین جامعی ندارند، بلکه یک فرد نماز نیز نمی‌تواند چنین جامعی داشته باشد؛ چون نماز اجزای متعدد دارد و از مقولات متعددی تشکیل شده است. مقولات هم اجناس عالی‌اند و میان آن‌ها جامع ذاتی وجود ندارد. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۹۸-۹۹)

محقق خراسانی میان افراد صحیح و افراد اعم تفکیک کرده، قاعده الواحد را در افراد صحیح جاری و در افراد اعم، جاری نمی‌داند. (خراسانی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۵۷) این تفکیک صحیح نیست؛ چون اگر جامع مقولی میان افراد صحیح، ممکن باشد، میان افراد اعم نیز ممکن است؛ چرا که همان افراد صحیح که دارای جامع مقولی‌اند، نسبت

به برخی افراد (مثل کسی که مکلف به آن مرتبه صحیح نباشد و تکلیف دیگری داشته باشد) فاسدند، و از آن جا که طبق فرض، آن افراد صحیح جامع مقولی دارند، آن جامع مقولی نسبت به افراد فاسد نیز به همان صورت، جاری است. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۱۰۱) به عبارت روشن‌تر، همان تصویری که در دیدگاه صحیحی مطرح شد، در دیدگاه اعمی نیز قابل طرح است. تنها تفاوت دو دیدگاه، در این است که اثرگذاری افراد صحیح در ایجاد آن اثر، تنجیزی است؛ اما تأثیر افراد فاسد در ایجادش غیر منجز است؛ زیرا هر یک از افراد فاسد نیز در شرایط خاص و نسبت به افراد خاص، صحیح‌اند؛ مگر افراد فاسدی که فاقد ارکان باشند. بنا بر این افراد فاسد نیز اقتضای اثر خاص را به صورت غیرمنجز دارند و می‌توان با تمسک به قاعده الواحد در جانب معلول، جامعی میان آن‌ها تصویر کرد.

#### ۲-۴. استعمال لفظ در بیش از یک معنا

مقصود از استعمال لفظ در بیش از یک معنا، استعمال در جامع میان آن معانی نیست. چنانچه استعمال در هر دو معنا به این صورت که مستعمل‌فیه، امر واحد اما مرکب از چند معنا باشد، نیز نیست؛ بلکه استعمال استقلالی در بیش از یک معناست. (خراسانی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۷۷؛ نائینی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۷۶) در این مسأله سه دیدگاه وجود دارد:

۱. امتناع عقلی: محقق خراسانی، (خراسانی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۷۷) محقق اصفهانی و محقق نائینی (نائینی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۷۶) این دیدگاه را پذیرفته‌اند.
۲. جواز عقلی و عرفی: این دیدگاه را محقق حائری (حائری، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۵۵) و محقق بروجردی (بروجردی، ۱۴۱۵ق، ص ۶۱) پذیرفته‌اند.
۳. جواز عقلی و امتناع عرفی: محقق خوئی این دیدگاه را قبول دارد. (خوئی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۲۴۰)

پیروان دیدگاه نخست، به ادله متعددی تمسک کرده‌اند که قاعده الواحد یکی از آن‌ها است. توضیح استدلال، این که لازمه استعمال لفظ در بیش از یک معنا آن است که نفس انسان در آن واحد، دو لحاظ مستقل یا بیشتر داشته باشد؛ زیرا در مقام استعمال، لفظ به صورت آلی و معنا به صورت استقلالی مورد لحاظ قرار می‌گیرد. بنا بر این استعمال در بیش از یک معنا، مستلزم آن است که نفس بیش از یک لحاظ استقلالی داشته باشد؛ (نائینی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۷۶) در حالی که نفس انسان، واحد و بسیط بوده، مطابق قاعده الواحد، کثیر از آن صادر نمی‌شود. (شهید صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۵۰)

### ارزیابی

به باور محقق اصفهانی، نفس انسان می‌تواند بیش از یک چیز را در آن واحد تصور نماید، چنان که موضوع و محمول را در زمان حکم، تصور کرده، میان آن‌ها حکم می‌کند. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۱۴۸) توضیح این که داوری میان دو چیز، فرع بر حضور آن دو نزد داور است. نفس نیز هنگام ثبوت محمول برای موضوع، نخست هر دو را با هم تصور نموده، سپس میان آن‌ها حکم می‌کند. افزون بر این که، نفس انسان در عین وحدت شخصی، مرکب است و از حیثیات و قوای گوناگون تشکیل شده که هر یک می‌توانند مبدء صدور افعالی باشند.

شایان توجه است که محقق اصفهانی خود، وجه استحاله استعمال لفظ در بیش از یک معنا را این گونه تقریر می‌کند که وجود لفظ در خارج، وجود طبیعی معناست، چنان که استعمال نیز ایجاد معنا از راه لفظ است. بنا بر این، لازمه استعمال لفظ در بیش از یک معنا آن است که در عین ایجاد واحد (استعمال واحد)، دو وجود (دو معنا) موجود شوند؛ در حالی که ایجاد، عین وجود است و وحدت ایجاد بیانگر وحدت وجود می‌باشد. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۱۵۲)

### ۲-۵. تحلیل وجوب تخییری

در تحلیل وجوب تخییری سه چالش مهم مطرح است:

۱. اراده به مثابه یک صفت حقیقی ذات اضافه، چگونه به امر مردد تعلق می‌گیرد؟

۲. چرا ترک واجب تخییری اشکال ندارد؟

۳. چگونه ترک همه اطراف واجب تخییری تنها یک عقاب دارد؟

در پاسخ به این چالش‌ها دیدگاه‌هایی در تحلیل وجوب تخییری ارائه شده است:

۱. وجوب به همه اطراف تعلق می‌گیرد؛ اما بر مکلف واجب است که از میان آن‌ها یکی را انتخاب کند. این دیدگاه را شیخ طوسی پذیرفته است. (طوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۲۰)

۲. وجوب نه به همه اطراف، بلکه به واحد غیر معین تعلق می‌گیرد. شیخ طوسی این دیدگاه را به اکثر فقهاء و جمعی از متکلمان نسبت داده است (طوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۲۰) و شیخ مفید آن را برگزیده است. (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۳۱)

۳. وجوب به همه اطراف تعلق می‌گیرد؛ اما انجام یکی از اطراف، مسقط وجوب بقیه است. این دیدگاه را سید مرتضی برگزیده است. (علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۸۸) در این میان، به باور محقق خراسانی، امر به اطراف واجب تخییری از دو حال خارج نیست:

۱. غرض مولا از همه اطراف، یک چیز است و تعلق امر به اعتبار آن غرض واحد است و این غرض واحد با هر یک از اطراف حاصل می‌شود. بنا بر این واجب واقعی همان قدر جامع میان اطراف است، زیرا طبق قاعده الواحد، غرض واحد جز از علت واحد صادر نمی‌شود؛ چرا که می‌بایست میان علت و معلول سنخیت باشد.

۲. غرض مولا به تعداد اطراف، متعدد است و بر همین اساس همه آن‌ها را واجب کرده است؛ اما این اغراض با یکدیگر قابل جمع نیستند و مکلف نمی‌تواند همه را تحصیل کند؛ بلکه وضعیت به گونه‌ای است که با انجام یکی از آن‌ها و رسیدن به غرضش، باقی کارها بی‌فایده است. (خراسانی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۲۶۱)

تفاوت دو فرض یاد شده در این است که بنا بر حالت اول، تخییر شرعی به تخییر عقلی باز می‌گردد و جایی برای تخییر شرعی باقی نمی‌ماند؛ اما بنا بر حالت دوم، تمایز



تخیر شرعی و عقلی محفوظ است. (خوئی، ۱۴۳۰ق، ج ۳، ص ۲۱۵؛ شهید صدر، ۱۴۲۶ق، ص ۲۶۷؛ همو، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۴۱۶)

### ارزیابی

محقق اصفهانی این کاربرد را نیز نمی‌پذیرد. نکات قابل توجه از نظر این اندیشمند، بدین شرح است:

۱. قاعده الواحد ویژه واحد حقیقی شخصی است و در واحد نوعی جاری نمی‌شود؛ حال آن که وحدت جامع مورد نظر در این جا، وحدت نوعی دارد؛ (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۲۶۶) زیرا غرضی که بر هر کدام از واجبات تخیری مترتب می‌شود، کثرت فردی دارد، گرچه نوع همه آن‌ها یکی باشد.

۲. سنخیت میان علت و معلول، مستلزم وجود جامع ماهوی میان اطراف واجب تخیری نیست؛ چون علیت به وجود مربوط است و به ماهیت ربطی ندارد. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۲۶۶) مقصود وی این است که بنا بر اصالت وجود، علیت و معلولیت در دایره وجود است، نه ماهیت. بدین ترتیب، سنخیت میان علت و معلول نیز سنخیت وجودی است، نه ماهوی. بدیهی است که لزوم وجود جامع ماهوی میان اطراف واجب تخیری، تنها زمانی مطرح می‌شود که سنخیت علت و معلول، ماهوی باشد.

شایان توجه است که محقق اصفهانی، مشکل وجوب تخیری را این گونه حل می‌کند که هر کدام از اطراف، وجوب تعیینی دارد و متعلق اراده مولاست؛ اما با انجام هر کدام، وجوب بقیه ساقط می‌شود. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۲۶۹-۲۷۰؛ خوئی، ۱۴۳۰ق، ج ۳، ص ۲۰۹) بر اساس این دیدگاه، واجب تخیری به واجب مشروط بر می‌گردد و وجوب هر یک از اطراف، به انجام ندادن سایر اطراف مشروط است.

### ۶-۲. تحلیل وجوب کفایی

در تحلیل وجوب کفایی این چالش اساسی مطرح است که اگر وجوب به همه مکلفان تعلق گرفته، چگونه با انجام بعضی از بقیه ساقط می‌شود؟ در پاسخ به این چالش، دیدگاه‌هایی مطرح شده است:

۱. تکلیف به واحد مردد (یکی از مکلفان) تعلق می‌گیرد. این دیدگاه را فخر رازی پذیرفته است. (رازی، بی تا، ج ۲، ص ۱۸۳)

۲. تکلیف به مجموع - بما هو مجموع - تعلق می‌گیرد.

۳. تکلیف به صرف الوجود مکلف (مکلف غیر معین) تعلق می‌گیرد. این دیدگاه را محقق نائینی (نائینی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۲۷۱) و محقق خوئی (خوئی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۹) پذیرفته‌اند.

۴. تکلیف به همه مکلفان تعلق می‌گیرد، اما در حد تکلیف ناقص و اقتضایی. تنها مقتضی منع از ترک هم، در حال ترک بودن سایر مکلفان است. این دیدگاه را محقق عراقی برگزیده است. (عراقی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۹۴)

در این میان به باور محقق خراسانی، واجب کفایی به همه مکلفان تعلق می‌گیرد، با این بیان که اگر همه آن را ترک کنند، همه عقاب می‌شوند؛ اما با انجام بعضی از مکلفان، تکلیف از دیگران ساقط می‌شود؛ زیرا غرض مولا در واجب کفایی، واحد است و طبق قاعده الواحد، غرض واحد جز از واحد صادر نمی‌شود. بنا بر این هرگاه یکی از مکلفان آن را انجام دهد، غرض حاصل می‌شود و با حصول غرض، امر ساقط می‌گردد. (خراسانی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۲۶۴)

از دیگر سو، اگر همه مکلفان آن را با هم انجام دهند، نیز وجوب یاد شده، ساقط می‌شود؛ اما با این تحلیل که در این جا گرچه در ظاهر، علل متعدد (امثال همه مکلفان) باعث ایجاد معلول واحد (غرض واحد) شده‌اند، ولی طبق قاعده الواحد، معلول واحد جز از علت واحد صادر نمی‌شود. بنا بر این آن چه در این جا در ایجاد معلول نقش داشته، جامع میان علل متعدد است که این جامع، امر واحدی است. (خراسانی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۲۶۴)

### ارزیابی

محقق اصفهانی این کاربرد را نیز نپذیرفته، نکاتی در ارزیابی آن ارائه می‌نماید:

۱. سقوط غرض با امتثال همه مکلفان دو گونه است:

الف. همه آن‌ها فعل واحد شخصی را انجام دهند، مثل این که همه آن‌ها با یکدیگر مرده را غسل دهند.

ب. همه آن‌ها هم‌زمان واجب کفایی را جداگانه امثال کنند، مثل این که هم‌زمان بر مرده‌ای نماز بخوانند.

این که محقق خراسانی طبق قاعده الواحد، علت متعدد را به علت واحد جامع باز گردانده، تنها در صورت نخست قابل طرح است که در واقع، فعل واحد عددی از همه صادر شده است و تأمین‌کننده غرض واحد مولاست؛ اما در صورت دوم، فعل واحد عددی مطرح نیست؛ بلکه افعال متعدد به تعداد مکلفان صادر شده است. در این صورت قاعده الواحد نیز جاری نمی‌شود؛ زیرا مفروض این است که علت (افعال) متعدد است. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۲۷۷)

۲. میان فعل و غرض با سقوط امر، رابطه علیت برقرار نیست تا با انجام فعل و تأمین غرض، امر نیز ساقط شود و مشمول قاعده الواحد باشد. توضیح آن که چون «امر» واحد است، علت سقوطش نیز باید واحد باشد. وجود و عدم امر، تابع وجود و عدم داعی مولاست، چنان که وجود و عدم داعی نیز تابع وجود و عدم تحقق غرض در خارج است. وقتی غرض در خارج محقق شد، داعی از بین می‌رود. این رفتن انگیزه، از آن رو نیست که غرض، علت سقوط داعی است؛ زیرا وجود داعی، علت ایجاد غرض است. اگر وجود غرض، علت سقوط داعی باشد، مستلزم این است که وجود معلول (غرض)، علت عدم علت خودش (داعی) باشد که در این صورت، علت برای عدم خود معلول نیز خواهد بود. بدیهی است که چیزی نمی‌تواند علت عدم خودش باشد. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۲۸۰)

۳. محقق خراسانی نظر دارد «غرض مولا در واجب کفایی، واحد است و طبق قاعده الواحد، غرض واحد جز از واحد صادر نمی‌شود. بنا بر این هرگاه یکی از مکلفان آن را انجام داد، غرض حاصل می‌شود.» (خراسانی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۲۶۴) پاسخ سخن وی، از مطالب پیشین آشکار می‌شود؛ زیرا چنان که گذشت، قاعده الواحد،

ویژه واحد حقیقی شخصی است و در واحد نوعی جاری نمی‌گردد؛ در حالی که وحدت مورد نظر در این جا، وحدت نوعی است. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۲۶۶)

شایان توجه است که محقق اصفهانی خود وجوب کفایی را این گونه تحلیل می‌نماید که تکلیف در آن به همه مکلفان تعلق می‌گیرد؛ اما تعلق تکلیف به مجموع مکلفان دو گونه است:

۱. تعلق تکلیف به مجموع بما هو مجموع: چنین فرضی محال است؛ زیرا مفروض این است که «بعث» واحد است و یک بعث نمی‌تواند در مجموع محقق شود.
۲. تعلق تکلیف به مجموع مکلفان به نحو سرایت: بعث واحد به بعث‌های متعدد منحل می‌شود، چنان که طبیعی مکلف نیز به مکلفان متعدد منحل می‌گردد. در این صورت به تعداد مکلفان، بعث وجود دارد. اما با این حال، با انجام یکی از آنها از بقیه ساقط می‌شود؛ زیرا در واقع، تأمین غرض با فعل هر کدام از آنها مشروط به عدم تأمینش با فعل دیگران است. از سوی دیگر، نسبت تأمین غرض با فعل هر یک از مکلفان مساوی است و مخصصی وجود ندارد. از این رو بر همه واجب شده و با فعل هر یک نیز تأمین می‌شود. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۲۷۹، پاورقی).

## ۲-۷. اثبات علیت انحصاری در بحث مفهوم شرط

جمله شرطیه را تنها زمانی می‌توان دارای مفهوم دانست که بر چهار چیز دلالت کند:

۱. ارتباط جزا با شرط، ارتباط لزومی است و ارتباط اتفاقی نیست.
۲. ارتباط جزا با شرط، به نحو ارتباط علت با معلول است و ارتباط دو معلول با یکدیگر نیست.
۳. شرط علت تامه جزاست.
۴. شرط، علت منحصر جزاست.

پس از فراهم شدن این ارکان، جمله شرطیه مفهوم دارد. (خراسانی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۹۶؛ نائینی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۲۴۸) به باور محقق خراسانی، رکن اول با تبادل قابل

اثبات است؛ اما بقیه ارکان قابل اثبات نیستند و در نتیجه، جمله شرطیه مفهوم ندارد. (خراسانی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۹۷-۹۸)

### ارزیابی

محقق اصفهانی با بهره‌گیری از قاعده الواحد، وجهی را بدین شرح برای اثبات انحصار بیان می‌کند که جمله شرطیه «إن جائك زيد فأكرمه» در این نکته ظهور دارد که علت وجوب اکرام، «مجبیء زید» است و از آن جا که این معلول بر این علت خاص مترتب شده، آشکار می‌شود که «مجبیء زید» با همین عنوان خاصی که دارد، علت دارد. اما اگر فرض کنیم که «شرط» علت منحصر جزا نیست و علت بدیل دیگری نیز وجود دارد، دو احتمال ممکن است:

۱. جزا از هر دو علت صادر می‌شود. این گزاره با قاعده الواحد ناسازگار است.
  ۲. جزا از شرط یاد شده با عنوان خاصش صادر نمی‌شود و «مجبیء زید» با عنوان خاصش خصوصیتی ندارد؛ بلکه آن چه علت دارد، عنوان جامع میان آن دو علت (مجبیء زید و علت بدیل) است. این احتمال نیز با ظاهر جمله شرطیه ناسازگار است؛ زیرا چنان که گذشت، جمله شرطیه پیش گفته در این نکته ظهور دارد که «مجبیء زید» با همین عنوان خاصش، علت دارد. حاصل آن که، با بهره‌گیری از قاعده الواحد و ظهور جمله شرطیه می‌توان انحصاریت شرط را اثبات کرد. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۴۱۶)
- به نظر می‌رسد این کاربرد نیز صحیح نیست؛ چرا که «وحدت شرط» و نیز «وحدت جزا»، وحدت عنوانی است که از مصادیق متعدد «مجبیء زید» و «وجوب اکرام» انتزاع می‌شوند و به تعداد افراد هر دو و نیز به به تعداد مکلفان، منحل می‌شوند و وحدت شخصی نیست.

### ۸-۲. تعدد شرط و وحدت جزا در بحث مفهوم شرط

هر گاه شرط متعدد و جزا واحد باشد، مانند «إذا خفی الأذان فقصر وإذا خفیت الجدران فقصر» و جمله شرطیه را دارای مفهوم بدانیم، میان مفهوم یکی با منطوق دیگری

ناسازگاری وجود دارد؛ زیرا مفهوم جمله اول این است که «اگر خفاء اذان نشد، قصر واجب نیست، چه خفاء جدران بشود و چه نشود» و این با منطوق جمله دوم تعارض دارد. در حل این ناسازگاری، دیدگاه‌هایی مطرح است:

۱. از ظهور مفهوم در عمومیت رفع ید کرده، آن را با منطوق دیگری تخصیص می‌زنیم. نتیجه این تخصیص، رفع ید از ظهور در انحصار است.

۲. در این گونه موارد، جمله شرطیه مفهوم ندارد. در نتیجه، هرکدام از دو شرط، مستقلاً شرط وجوب قصرند؛ ولی این که آیا غیر از آن‌ها، عامل دیگری در وجوب قصر دخالت ندارد یا خیر، آن‌ها ساکت‌اند.

۳. از ظهور دو شرطیه در استقلال رفع ید می‌کنیم به این گونه که شرط‌ها استقلال ندارند و هر یک به تنهایی علت وجوب قصر نیستند؛ بلکه هر کدام جزء علت‌اند. بنا بر این دو شرطیه به یک شرطیه که شرطش مرکب از دو جزء باشد، برمی‌گردد.

۴. از ظهور دو شرطیه در خصوصیت رفع ید می‌کنیم. بنا بر این هیچ یک موضوعیت ندارند؛ بلکه این‌ها مصداق یک قدر جامع‌اند که همان شرط است. در نتیجه، با انتفای یکی از دو شرط، وجوب قصر منتفی نمی‌شود. وجوب قصر با انتفای جامع منتفی می‌گردد. (خراسانی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۱۰۸-۱۰۹؛ نائینی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۲۵۹)

به باور محقق خراسانی، از میان این چهار احتمال، فهم عرف با احتمال دوم هماهنگ است؛ اما برهان عقلی احتمال چهارم را می‌پذیرد. علت آن است که از یک سو، شرط‌ها ظهور در علیت دارند و هر یک به طور مستقل در جزا مؤثرند و از دیگر سو، جزا در هر دو جمله یکی است و طبق قاعده الواحد، معلول واحد جزا از علت واحد صادر نمی‌شود. بنا بر این خصوص خفای اذان یا خفای جدران، علت وجوب قصر نیستند؛ بلکه جهت مشترک و قدر جامع آن دو، علت هستند. (خراسانی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۱۱۰).

## ارزیابی

به باور محقق اصفهانی، بهره‌گیری از قاعده الواحد در این فرض صحیح نیست؛ زیرا چنان که گذشت، قاعده الواحد ویژه واحد حقیقی شخصی است و در واحد نوعی جاری نمی‌شود. این در حالی است که وحدت مورد نظر در این صورت، نوعی است. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۴۲۰)

### ۹-۲. قاعده ملازمه میان حکم عقلی و حکم شرعی

قاعده ملازمه دو بخش دارد:

الف. اصل قاعده (ما حکم به العقل حکم به الشرع)

ب. عکس قاعده (ما حکم به الشرع حکم به العقل)

در مورد این قاعده، دو پرسش مهم مطرح است:

۱. اگر عقل به فعلی حکم کرد، آیا شارع می‌تواند بر خلاف آن حکم کند؟ در

صورت دوم، آیا بر طبق آن حکم مولوی می‌کند؟ (اصل قاعده)

۲. اگر شارع حکمی کرد، آیا عقل هم بر طبق آن حکم می‌کند؟ (عکس قاعده)

به باور محقق اصفهانی، اگر عقل به فعلی حکم کرد، شارع بر خلاف آن حکم نمی‌کند؛ زیرا حسن و قبح در شمار احکام عقلایی و مورد اتفاق عقلاست و از آن جا که شارع نیز جزء عقلا، بلکه رئیس آنهاست، وقتی عقلا به چیزی حکم کنند، وی نیز بدان حکم می‌کند. اما آیا در این صورت، شارع بر طبق حکم عقلا، حکم مولوی می‌کند؟ پاسخ این پرسش از دیدگاه محقق اصفهانی منفی است؛ زیرا چنان که گذشت، حکم تکلیفی در نگاه وی، انشا به داعی جعل داعی است و از آن جا که حکم عقلا دعویت دارد، ایجاد داعی جدید، مصداق صدور واحد از کثیر و ناقض قاعده الواحد است. علت آن که در این صورت، صدور یک فعل از دو علت (داعی عقلی و شرعی) لازم می‌آید. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۳، ص ۳۴۳-۳۴۵).

## ارزیابی

در ارزیابی این کاربرد، نکاتی شایان توجه است:

۱. این کاربرد صحیح نیست؛ زیرا حکم مولوی شارع باعث تأکید وجوب می‌شود و در نتیجه ملاک جدیدی برای وجوب ثابت می‌گردد که عبارت از طاعت مولاست. بدین ترتیب، افزودن داعی شرعی در کنار داعی عقلی، مصداق صدور کثیر از واحد نیست و مصداق صدور کثیر از کثیر است. علت آن که داعی شرعی مستلزم تأکید وجوب عقلی و ایجادکننده ملاک جدیدی برای وجوب است. بنا بر این معلول داعی شرعی نیز غیر از معلول داعی عقلی است.

۲. محقق اصفهانی گزاره‌های حسن و قبح را در شمار مشهورات بالمعنی الاخص می‌داند که هیچ واقعیتی ورای تطابق عقلا ندارند. ملاک چنین گزاره‌هایی نیز مصالح اجتماعی است. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۳، ص ۳۴۴) این در حالی است که احکام شارع بر پایه مصالح و مفاسد واقعی بنا شده است. از این رو داعی شرعی برخاسته از مصالح و مفاسد واقعی، با داعی عقلی متفاوت است و در بحث مورد نظر نیز مصداق صدور کثیر از کثیر است. افزون بر آن که مشهوری‌انگاری گزاره‌های حسن و قبح، مستلزم انکار حسن و قبح ذاتی است و پیامدهای فاسدی مانند «صدق و کذب‌ناپذیری گزاره‌های اخلاقی»، «فقدان معیار معقولیت گزاره‌های اخلاقی»، «کثرت‌گرایی اخلاقی» و «نسبیت اخلاق» را در پی دارد که در نوشتاری دیگر بدان‌ها پرداخته شده است. (اسماعیلی، ۱۳۹۹، ص ۴۱۷-۴۱۹)

۳. در استدلال محقق اصفهانی، میان حیثیت شارعیت و حیثیت عاقلیت مولای خلط شده است؛ زیرا رئیس عقلا بودن شارع، تنها ثابت‌کننده این نکته است که شارع نیز بما هو عاقل، حکم مورد اتفاق عقلا را درک می‌کند؛ اما این که شارع، بما هو شارع نیز بدان حکم کند، قابل اثبات نیست؛ چرا که حیثیت شارعیت غیر از حیثیت عاقلیت است و آن چه در قاعده ملازمه، مورد بحث است، حیثیت شارعیت است نه حیثیت عاقلیت. گواه بر این مدعا، آن است که اگر حیثیت عاقلیت شارع، حکم شرعی و ثواب و عقاب را در پی داشته باشد، لازم می‌آید که همه احکام ارشادی به احکام مولوی باز گردد و مرز میان آن‌ها برداشته شود.



شایان توجه است که دیدگاه محقق اصفهانی از جهات دیگری نیز اشکال دارد که در نوشتاری دیگر بیان شده است. (اسماعیلی، ۱۴۳۶ق، ص ۱۰۷)

### ۱۰-۲. وحدت عقاب در معصیت در مسأله تجری

به باور صاحب فصول، تجری بر واجب، معصیت است و اگر همراه با ترک واجب باشد، دو عقاب دارد؛ اما این دو عقاب با یکدیگر تداخل پیدا می‌کنند و به یک عقاب تبدیل می‌شوند. وی این قاعده را این گونه توضیح می‌دهد که هر گاه قبل از فرارسیدن زمان واجب، مقدمه‌اش را فوت کنیم، مانند این که قبل از فرا رسیدن وقت نماز، آب را از بین ببریم، چنین تفویضی «تجری بر ترک واجب» است و اگر بعد از فرا رسیدن وقت نماز، آب پیدا نشود، اضافه بر تجری یاد شده، معصیت واقعی نیز محقق می‌شود. در نتیجه، فاعل مستحق دو عقاب است؛ اما این دو عقاب با یکدیگر تداخل می‌کنند. (حائری اصفهانی، ۱۴۰۴ق، ص ۸۷)

محقق خراسانی این دیدگاه را به سه دلیل نمی‌پذیرد:

دلیل نخست، آن که در معصیت حقیقی تنها یک سبب برای عقاب وجود دارد که «هتک حرمت مولا» است.

دلیل دوم به این بیان که با فرض تعدد عقاب، وجهی برای تداخل آن‌ها وجود ندارد.

دلیل سوم این است که طبق قاعده الواحد، «وحدت عقاب» که مورد پذیرش صاحب فصول است، کاشف از وحدت معصیت است؛ زیرا «وحدت معلول» دلالت آنی بر وحدت علتش دارد. (خراسانی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۲۴۴)

### ارزیابی

به باور محقق اصفهانی دیدگاه کلام صاحب فصول را دو گونه می‌توان تقریر کرد:

۱. سخن صاحب فصول، ناظر به تداخل مسببات است به گونه‌ای که هر یک از

«تجری» و «معصیت واقعی» سبب عقاب‌اند و این دو عقاب با یکدیگر تداخل

می‌کنند.

۲. این دیدگاه، ناظر به تداخل اسباب است به این صورت که هر یک از «شرب معلوم الخمریه» و «هتک حرمت مولا» سبب عقاب‌اند، اما این دو با یکدیگر تداخل می‌کنند و یک مبعوض را تشکیل می‌دهند و در نتیجه، در حکم سبب واحد می‌شوند.

نقد محقق خراسانی بر پایه تقریر نخست استوار است؛ در حالی که از سخنانش تقریر دوم قابل برداشت می‌باشد. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۳، ص ۴۵-۴۶)

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از رهگذر این جستار آشکار می‌شود که مجموعه قواعد فلسفی از جمله قاعده «الواحد»، حوزه کاربردی خاصی دارند و اجرای آن‌ها در غیر قلمروشان ناموجه و بیانگر خلط مرز دانش‌هاست. غالب کاربردهای قاعده «الواحد» در دانش اصول نیز توسط محقق خراسانی مطرح شده که بیانگر ضعف فلسفه‌ورزی ایشان است و همان‌سان که برخی اندیشوران بر آن‌اند، ایشان با دریافت ناقص این گونه قواعد فلسفی، آن‌ها را در غیر مواردشان به کار برده است. (امام خمینی، ۱۳۸۳، ص ۷۵)

شایان توجه است که ناموجه‌انگاری کاربرد قاعده «الواحد» در موارد مزبور، هرگز ناموجه‌انگاری کاربرد همه قواعد فلسفی در علم اصول را نتیجه نمی‌دهد؛ زیرا چنان که در آغاز جستار حاضر گذشت، ممکن است در برخی قواعد فلسفی، شروط خاصی لحاظ شده باشند که در برخی کاربردهای اصولی منتفی باشند و این انگاره با پذیرش کاربرد قواعد فلسفی در علم اصول به صورت فی‌الجمله منافات ندارد. گواه بر این مدعا، بطلان کاربرد قاعده الواحد در واحدهای حقیقی غیر شخصی است که با وجود حقیقی بودن، فاقد شروط مندرج در قاعده الواحد و خارج از قلمرو این قاعده‌اند.

در هر صورت، از رهگذر جستار حاضر نتایج زیر به دست می‌آید:

۱. طبق مفاد براهین قاعده الواحد، قلمرو آن «واحد حقیقی شخصی» است. بنا بر این واحد غیر حقیقی و واحد حقیقی غیر شخصی را شامل نمی‌شود.

۲. از قاعده الواحد در مسائل متعدد علم اصول بهره گرفته شده است که مهم‌ترین آن‌ها در اندیشه محقق اصفهانی، ده مورد زیر است:

الف. اثبات وجود موضوع برای هر علم

ب. وضع در مرکبات

ج. تصویر جامع در مسئله صحیح و اعم

د. استعمال لفظ در بیش از یک معنا

هـ. تحلیل وجوب تخییری

و. تحلیل وجوب کفایی

ز. اثبات علیت انحصاری در مفهوم شرط

ح. تعدد شرط و وحدت جزاء در بحث مفهوم شرط

ط. قاعده ملازمه میان حکم عقلی و حکم شرعی

ی. وحدت عقاب در معصیت در مسأله تجری

همه این موارد با غفلت از قلمرو این قاعده شکل گرفته‌اند، زیرا محور برخی از آن‌ها واحد غیر حقیقی، و محور برخی دیگر، واحد حقیقی غیر شخصی است.

## منابع

۱. اسماعیلی، محمدعلی (۱۳۹۹). حسن و قبح در اندیشه شهید صدر، قم: بوستان کتاب.
۲. اسماعیلی، محمدعلی (۱۳۹۴). «فلسفه کاربرد قواعد فلسفی در علم اصول»، دو فصلنامه مطالعات اصول فقه امامیه، سال دوم، شماره ۴، ص ۸۵-۱۱۲.
۳. اسماعیلی، محمدعلی (۱۴۳۶ق). «قاعدة الملازمة عند المحقق الإصفهانی، عرض و نقاش»، فصلنامه تاجتهد، پیش شماره ۱۴، ص ۸۹-۱۱۶.
۴. اصفهانی، محمدحسین (۱۳۸۰). تحفة الحکیم، همراه «التعلیقات علی تحفة الحکیم»، چاپ اول، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
۵. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۱۶ق). بحوث فی الأصول، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۶. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۲۹ق). نهاية الدراية، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه آل البيت للطباعة.
۷. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۳۱ق). حاشية كتاب المكاسب، چاپ اول، قم: أنوار الهدی.
۸. امام خمینی، روح الله (۱۴۱۰ق). الرسائل، رسالة فی الاستصحاب، چاپ اول، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۹. امام خمینی، روح الله (۱۳۸۳). الطلب والإرادة، چاپ دوم، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۰. بروجردی، حسین (۱۴۱۵ق). نهاية الأصول، چاپ اول، تهران: نشر تفکر.
۱۱. حائری اصفهانی، محمدحسین (۱۴۰۴ق). الفصول الغروية فی الأصول الفقهية، چاپ اول، قم: دار احیاء العلوم الاسلامیه.
۱۲. حائری، عبدالکریم (۱۴۱۸ق). دررالفوائد، چاپ ششم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

۱۳. خراسانی، محمدکاظم (۱۴۳۰ق). کفایة الأصول، چاپ ششم، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۴. خوئی، سیدابوالقاسم (۱۴۳۰ق). محاضرات فی أصول الفقه، تقریر محمد اسحاق فیاض، چاپ چهارم، قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی.
۱۵. رازی، فخرالدین (بی تا). المحصول فی علم أصول الفقه، ریاض: مؤسسه الرسالة.
۱۶. سیستانی، سید علی (۱۴۱۴ق). الرافد فی علم الأصول، چاپ اول، تقریر منیر قطیفی، قم: نشر لیتوگرافی حمید.
۱۷. شهرزوری، شمس الدین (۱۳۷۲). شرح حکمة الاشراق، چاپ اول، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۸. شهید صدر، سید محمدباقر (۱۴۱۷ق). بحوث فی علم الأصول، تقریر سید محمود شاهرودی، چاپ سوم، قم: موسسه دائره المعارف فقه اسلامی.
۱۹. شهید صدر، سید محمدباقر (۱۴۲۱ق). المعالم الجدیة للأصول، چاپ اول، قم: مرکز الابحاث والدراسات التخصصیة للشهید الصدر.
۲۰. شهید صدر، سید محمدباقر (۱۴۲۶ق). دروس فی علم الاصول، الحلقة الثالثة، چاپ سوم، قم: مرکز الابحاث والدراسات التخصصیة للشهید الصدر.
۲۱. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۸۵). نهاية الحکمة، با تصحیح و تعلیقات غلامرضا فیاضی، چاپ سوم، قم: مؤسسه آموزشی امام خمینی.
۲۲. طباطبایی، سید محمدحسین (بی تا). حاشیة الكفایة، قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
۲۳. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۷ق). العدة فی أصول الفقه، چاپ اول، قم: نشر محمدتقی علاقندیان.
۲۴. عراقی، ضیاءالدین (۱۴۱۷ق). نهاية الأفكار، چاپ سوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

۲۵. علم‌الهدی، علی بن حسین (۱۳۷۶). *الدریعة إلى أصول الشريعة*، چاپ اول، تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.
۲۶. مطهری، مرتضی (۱۳۷۵). *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، چاپ نهم، قم: صدرا.
۲۷. مفید، محمدبن محمد (۱۴۱۳ق). *مختصر التذکرة بأصول الفقه*، چاپ اول، قم: کنگره شیخ مفید.
۲۸. نائینی، محمد حسین (۱۴۳۰ق). *أجود التقریرات*، چاپ دوم، تقریر سید ابوالقاسم خوئی، قم: مؤسسه صاحب‌الامر (عج).

